

بحث در اشکالات وارده بر استدلال به حدیث رفع قلم از صبی بود برای استدلال به شرط بلوغ در مطهریت اسلام. استدلال دارای دو تقریب بود که بیان شد و گفتیم بعض اشکالات مشترکه و بعض اشکالات مختصه وجود دارد.

اولین اشکال مشترک دلالتی این بود که از روایت استظهار می شود روایت امتنانی است و یا لااقل این احتمال در روایت وجود دارد. قهرا اگر استظهار شود مدلول این روایت منحصر می شود به مواردی که رفع، امتنانی باشد و چون رفع اسلامیت و طهارت امتنانی نیست بلکه خلاف منت است فلذا مدلول روایت نیست و اگر هم استظهار نکنیم با وجود این احتمال انعقاد اطلاق نمی شود و کلام محفوف بما یحتمل القرینیه می شود.

پاسخ اول: جریان استصحاب عدم امتنان در صورت عدم احراز

گفته شده بنابر اینکه استظهار نکنیم، شک داریم امتنانی هست یا نه اصل عدم امتنان جاری می کنیم وقتی اصل این شد قهرا انعقاد اطلاق می شود. امتنان یک امر حادثی است که مسبوق به عدم است فلذا استصحاب عدم آن را جاری می کنیم.

اشکال: مثبت بودن استصحاب عدم امتنان

جواب این است که این اصل مثبت است زیرا با عدم امتنان می خواهید ظهور را که یک امر تکوینی است نه شرعی نتیجه بگیرید. مستدل با استصحاب می خواهد بگوید این واژه استعمال شده است و قرینه برخلاف -امتنان- در کنار آن نیست پس اطلاق منعقد است. بنابراین ما یترتب نفس ظهور است. اگر چه بر ظهور، یک امر شرعی یعنی حجیت مترتب می شود اما ابتدا باید ظهور ساخته شود تا بعد حجیت مترتب شود.

پاسخ دوم: عدم امتنانی بودن روایت به دلیل عدم امکان تکلیف صبی غیرمميز

عمده در اینجا این است که ممکن است بگوییم روایت امتنانی نیست و احتمال امتنان هم داده نمی شود. اجراء قلم بر مجنون و صبی و نائم اساسا مصلحت ندارد فلذا شارع فرموده «رفع القلم» نه اینکه مصلحت داشته و مقتضی بوده و شارع منت گذاشته و برداشته.

بلکه بعض شواهد وجود دارد که باید بگوییم حتما امتثالی نیست. و آن این است که صبی اطلاق دارد و شامل غیر ممیز هم می شود و در صبی غیر ممیز رفع احکام تکلیفی اصلاً ممکن نیست نه این که منتی باشد. اگر کسی بگوید بر بچه شرخوار منت گذاشتیم و نماز و روزه را واجب نکردیم خنده آور است. در حالی که قدر متیقن رفع القلم عن الصبی، صبی غیر ممیز است. همچنین در مجنون حین جنون، جعل احکام تکلیفیه ممکن نیست زیرا قدرت بر فهم و امتثال ندارد. در مورد نائم نیز در حین نوم چون توجه ندارد همین گونه است.

اصلاً این که گفته شود این سه گروه مکلف به احکام تکلیفیه هستند خلاف است. بله تذکر به این مطلب در روایت برای توجه کسانی مانند عمر است که توجه به این مطلب نداشته اند.

پس این که بعض بزرگان اهل حدیث و فقه مسلم گرفته اند که این روایت امتثالی است صحیح نیست. هم در کلمات مرحوم خویی در بیع و خمس و زکاة این مطلب مسلم گرفته شده و هم در بعضی کلمات مرحوم امام در بیع.

اشکال دوم مشترک دلالتی: دلالت رفع بر برداشتن امور ثقیله

تقریبه‌های اشکال دوم

تقریب اول: محقق اصفهانی

اصل این فرمایش در کلمات محقق اصفهانی در بحث مکاسب وجود دارد.

در این روایت کلمه رفع استعمال شده است و این کلمه در لغت عرب جایی به کار برده می شود که مرفوع ثقیل باشد. مانند رفعت الحجر. اما رفعت الکاه معنا ندارد. در این موارد استفاده از لغت برداشتم صحیح نیست. زیرا برداشتن لازم ندارد و با یک فوت دور می شود.

و در این معنا تفاوتی بین ثقالت مادی یا معنوی وجود ندارد. مانند وجوب که اگر چه امر اعتباری است اما چون مشقت و کلفت آور است و امتثال لازم دارد و ترک آن موجب عقوبت است سنگینی پیدا می کند. در این روایت که فرموده «رفع القلم» پس باید مرفوع امر ثقالت دار باشد در حالی که اسلام آوردن و طهارت برای صبی ثقالتی ندارد. بله وجوب روزه و نماز و ضمانات این گونه است. اما مورد بحث ما یا مستحبات یا صحت معاملات سنگینی ندارد.

محقق اصفهانی می فرماید کلمه رفع یا جزماً دلالت بر این دارد یا اینکه احتمالش وجود دارد در نتیجه اطمینان نداریم در لغت عربی‌های برای برداشتن اشیاء غیر سنگین از کلمه «رفع» استفاده شود. بنابراین قدر متیقن از روایت، رفع چیزهایی است که ثقالت دارد

مانند احکام تکلیفیه یا وضعیه ای که ثقیل است یا مستتبع ثقات است. اما طهارت و اسلام این گونه نیست. بلکه صحیح است این حدیث کفر را بردارد چون کفر یک نوع عار و ننگ است.

تقریب دوم: صاحب فقه العقود

صاحب فقه العقود نکته ای اضافه کرده و فرموده واژه رفع و جری این معنا را ندارد. اما وقتی با کلمه مجاوزه «عن» یا «علی» متعدی می شود ثقات را می فهماند.

ایشان در جلد 2 صفحه 156 فرموده اند:

«إِنَّ كَلِمَةَ رَفْعِ الْقَلَمِ عَنِ الصَّبِيِّ أَوْ جَرِيهِ عَلَيْهِ تَدُلُّ عَلَى رَفْعِ ثَقُلٍ عَنْهُ أَوْ جَرِيهِ عَلَيْهِ عَلَى مَا هُوَ مَفْهُومٌ مِنْ كَلِمَةِ عَنْ أَوْ مِنْ كَلِمَةِ عَلَى»

پاسخ: اسناد رفع به قلم نه ما یکتب بالقلم

در بحث بیع گفتیم ممکن است پاسخ دهیم که بر فرض بپذیریم کلمه «رفع» در زبان عربی چنین معنایی دارد. اما در این روایت رفع مستقیماً به حکم نسبت داده نشده بلکه به قلم نسبت داده شده که دارای ثقات است و ما یکتب بالقلم ممکن است ثقات داشته باشد یا نداشته باشد. ما یکتب بالقلم احکام وضعیه یا تکلیفیه است که بعضی ثقات دارد و بعضی ندارد.

اگر در روایت فرموده بودند رفع الحکم عن الصبی در این صورت این فرمایش صحیح بود و تنها دلالت بر رفع احکام سنگین داشت. اما در این روایت به قلم نسبت داده اند و چون قلم ثقات دارد این اسناد صحیح است حتی اگر با قلم چیزی نوشته نشود هم صحیح است.

نتیجه این که وقتی قلم برداشته شود چون قلمی وجود ندارد پس هیچ چیزی نوشته نمی شود چه مجعولهای آسان و چه مجعولهای سنگین.

برای نوشتن یک مطلبی چند چیز مورد نیاز است: قلم، مرکب، قرار دادن قلم بر روی کاغذ (وضع القلم)، جریان قلم بر کاغذ (جری القلم) به همین دلیل در ادبیات شارع از همه اینها استفاده شده است. مانند «جف القلم» به معنای خشک شدن مرکب. همچنین «وُضِعَ القلم و لم یوضع علیه القلم» یا تعبیر «جری علیه القلم و لم یجر علیه القلم» چون این 4 امر ابزار و وسائل نوشتن و به وجود آمدن حکم هستند در شرع این هنرمندیهای ادبی به کار گرفته شده و تعبیرهای مختلفی استفاده شده است.

برای صحت اسناد در کنایات باید به خود کلام توجه شود نه ما یکنی به. در اینجا نیز اگر چه قلم کنایه از احکام است اما در اسناد جری و رفع و مانند آن خصوصیت قلم ملحوظ می شود نه احکامی که قلم کنایه از آن است. و قلم دارای خصوصیت وزن است همان طور که در بعض روایات وجود دارد که ملائکه برای نوشتن ثواب صلواتهای از عصر پنج

شنبه تا پایان روز جمعه فرستاده می شود قلمهایی را می آورند که دارای وزن ثقیلی است و از نقره و مانند آن ساخته شده است و بعض خصوصیات آن در روایات آمده است.

اشکال سوم: استظهار یا احتمال قلم کتابت سیئات به قرینه بعض روایات

عده ای از اعاضم مانند شیخ اعظم و مرحوم امام و مرحوم خویی در این مسئله فرموده اند مراد روایت رفع کتابت مؤاخذه یا رفع کتابت سیئات است. سیئات خود گناهان و مؤاخذه آن چیزی است که بر سیئات مترتب می شود که از صبی این موارد برداشته شده است بنابراین ربطی به برداشتن شدن مانند اسلام و طهارت ندارد.

فرموده اند یا ظاهر حدیث چنین است و یا حداقل محتمل است و شاهد این مطلب بعض روایات است.

شواهد مدعا

دو روایت به عنوان شاهد برای این مدعا ذکر شده است که بعضی تنها روایت اول و بعضی هر دو روایت را ذکر کرده اند.

شاهد اول: روایت طلحه بن زیاد

باب 4 از ابواب مقدمات عبادات حدیث اول

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ أَوْلَادَ الْمُسْلِمِينَ مَوْسُومُونَ [1] عِنْدَ اللَّهِ شَافِعٌ وَ مُشَفَّعٌ فَإِذَا بَلَغُوا اثْنَيْ عَشَرَ سَنَةً كُتِبَتْ لَهُمُ الْحَسَنَاتُ فَإِذَا بَلَغُوا الْحُلُمَ كُتِبَتْ عَلَيْهِمُ السَّيِّئَاتُ.»

اولاد مسلمین دارای علامت هستند و شفاعت کنندگانی هستند که شفاعتشان قبول است که وقتی به دوازده سالگی می رسند حسنات برایشان نوشته می شود و وقتی به حد بلوغ می رسند سیئاتشان نوشته می شود.

بنابراین کتابت سیئات مربوط به بلوغ است و «رُفِعَ» در این روایت نیز همین مطلب را می فرماید. یعنی آن چه بعد از بلوغ نوشته می شود را این روایت می گوید قبل از بلوغ نوشته نمی شود.

«فتري انّ في رواية طلحة جعل مكان جملة (جری عليه أو عليها القلم) جملة (کتبت عليهم السيئات)» [2]

شاهد دوم: موثقه عمار

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ يَسْتَدِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ السَّابَاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْغُلَامِ مَتَى تَجِبُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ فَقَالَ إِذَا أَتَى عَلَيْهِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً فَإِنْ اخْتَلَمَ قَبْلَ ذَلِكَ فَقَدْ وَجِبَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَجَرَى عَلَيْهِ الْقَلَمُ وَالْجَارِيَةُ مِنْ ذَلِكَ إِنْ أَتَى لَهَا ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً أَوْ خَاصَتْ قَبْلَ ذَلِكَ فَقَدْ وَجِبَتْ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَجَرَى عَلَيْهَا الْقَلَمُ.» [3]

قلم در این روایت، قلم کتابت سیئات است. فرموده اند وجبت علیه الصلوة و جرى عليه القلم که نشان می دهد قلم، چیزی غیر از احکام است.

جواب: عدم قرینیت دو روایت

روایت دوم یعنی موثقه عمار نمیتواند قرینه باشد بلکه ممکن است قلم احکام باشد. یکی از احکام که صلوة باشد را بیان فرموده اند و بقیه احکام را با تعبیر جرى عليه القلم فرموده اند که بر او واجب است.

اما روایت اول که تعبیر «کتب عليهم السيئات» در آن وجود دارد نیز قرینه نیست. این که یک امام، مطلبی را در جایی بفرمایند نمیتواند قرینه باشد برای روایت منفصل دیگری که امام دیگر در جای دیگری فرموده اند. بلکه خود لفظ را باید محاسبه کرد و در رفع القلم عن الصبی خصوص قلم سیئات وجود دارد. فلذا یا باید بگویم روایت مجمل است یا اطلاق دارد و شامل همه می شود و یا این که به قرینه مورد که عمر میخواست حد جاری کند مراد این است که حد جاری نمی شود. فلذا استفاده از دو روایت برای استظهار رفع قلم سیئات در این روایت صحیح نیست.

[1]. این که موسومون از چه ماده لغوی است محل کلام است. ظاهراً به معنای علامت است.

[2]. فقه العقود، ج 2، ص: 155

[3]. وسائل الشیعة، ج 1، ص: 45